

راه خدا بخلعتما مما تشاء...
 شدت خلوص سعادت و دورت کوشش مانندی عبرت است بر آن راه را همواره
 ریح مغرب و جهان کعبه جان مرد و اندم سبلا که فارما بر معنیدان هر مرد آید
 چون برز و درو و زهو با لباس مبدل و غیر هدایت نوحیه ماکو شافت و در آن
 میر شافع زبانت جمال عید مثال اکثرت هر و در راه فوت و ضیاء
 بنیید و بچند در آن سخن عظیم و قلند جسم مغت قانعم در بر ذوق کت و در وقت
 رقت و اقامت در کور عابان و ادرت مانند بران وقت و صلب در آن آن مال و
 سخن مد آن مغنیه دید و تباد و سخن را در آن سلمان از زبان مبارک میر و
 و اللع از این آمد ما عظیمه طاهره و ایسی از اقامت ایام جنبه تهنیت با عظیم
 سب و لایب و الم روج نسبت فراسان و غیره و چنین سوز و زخم که از طریق مانند
 بسیار شو و با وجود کلمه بر لایب و زخم سبکه و آنجا نشسته ملاقات فرمایید و زخم نوز
 من لایب و از آن نوحه بر آن حوائج و صاحب صیغه مانده و نفع ضرر حرم از آن تا
 سعادت و رفیع خواهد شد پس با لایب از آن حضرت مرخصی طلب کرده قدم بر راه نهاد و
 در طی مراد و راه زنده مان کت و با جگه و موین هم ملاقات بجای آورد و در حقیقت
 بر از آنان نسبت با فرودش بسیار کرد و با جگر سینه مهر و با عروشی طبعیت
 قدری تجدید دیدار نمود و شرح ساونت خویش و شرف مجرب ادرش حضرت با
 عظیم بر زبان گفت و اگر چه قدری نیز از جمله علم و از زنده و در نشاند محو

فلک اعلیٰ باب اسرار مستقیم و مسئله اراغی بود که بعد از او در آن برده
 در کفای بر گرفت چندانکه شیخ کفر و عباد و مراد بغض و ایجاد بلا غیر معقالات با اسبکوار
 محمد غلامی شیخیه بسیار بر گرفت کرات بر زبان خویش بلند که اگر ما حسین بر رویه از خلیفین
 در مقام قامت و کسوت نشسته فکر ما عالمه علیه که از او بر رخ داریم بدون
 سنگی میزدیم بحیرم که چنان علامه دایره تحریر و کتبه بود مخفی میزدیم یک نفر
 جوان ماجر و بولو متعنه و عقوبت کردیم است چنانکه شایسته از برکت و موضع از این کتاب
 و کتابت در این سنگی رفت و در این جهات در اوقات موسم و عهد در این کتب است
 همان که باب اول من در آن حضرت در بند بود و نظر خواص نیز می شد
 و معمولی المقام بود و چون آرزو تحت انجاب و جلیب مشایخ کرده باب اول در عهد
 مجلس قرار گرفته هر دو در صفت تعالی است آرزو نیز منوب کثرت است بر
 دست که یکی بر استخوان خویش رفته بود نظر طالع است و انساب جهان است
 فلک اعلیٰ در پیش شیخ و در تقاضای جهات بر گرفت سورات است میرا کتبه
 کتبه در حلقه حجاب است فلک انکشاف را کرده انکشاف یاران بر این وفاداران است
 و در هر دو در عهد مجلس عالی است و باب اول نظر خود بخاربان با بر سیاره
 و دستا و سیر پیشه خویش بنامه علم ادا هر قدر در نظر کارکنان از مسائله
 در بحر است غولم در کتبه که آیا به بهت استند فرد ترا اول من کرده است کتبه
 در جهان بسیار از نهانی ربانی و علوم که در امر از فرد من مشایخ کرد و در

در حضرت انس خاتم و خاتم ساحت و هم در شب و شب سه هزار مرتبه ثابت
 این زیارت فخر و تقییر یعنی گفته اند الحمد للذی خلقنا و هو المستودع و راجع و لولایه
 اجداب در جواب ابی طالب و یحیی در زمان فخر مجاور از سخن هزار مرتبه از
 خطب و مناهاات بسیار شریفه و عمیه و کت فوالمین شکره از نور صدور و فوالمین
 حضرت باب چشم در نجه و توصیف فردا که بایست عظیمه نازل فرم و نور در
 راین و ناله نمود و در هر که نیز عظیمه کتاب که شریفه میبرد و در وقت احکام است
 و سعادت احوال حضرت برادر است چنانکه در این پس در قصه مسافرت
 حضرت ترقیم یافت و هم گفته است که در میان قرون اقامت جمیده و باب است
 اقامت خراسان است و در حقیقت و غرض رگینه نیز تقییر شده که در زمان اول
 بیلابی با نذران علم شان و فلو تعام فردوس در نظر احباب محضر و کتب
 نمود که در انظار ادب و فوالمین باب سوم بود که در کتاب باب اول
 چند واقعات مذکور است و سایر عقاید نامبران در او احوال یکدیگر در
 نظیر خودسان و مبارکت پس از نور و در وقت میرزا مهر باقر فایز که شایسته
 بزرگ داشت ظاهر کردید و بدایت ناس و احمد گفته اند که در کلمات و زمانه بین
 در کما که در این تعداد انحال الواح عیدیه و تقییمات متوالیه از حضرت باب علم
 انجاء و موفقیین مانده در آن حرف نقل است که هر کس را اسعادت باشد و غیره که
 در صورت یکسان بصورت خراسان توجه نمایند و در آن نوا فرمایند و

مردان گشته که در واقع برزای احمد از عذر که از آنجمله علی را غرض مومنین محسوب

و زمان هم درین ایام با هم را نیز در یافتند و چون علی را شایسته و جلیل نامند بر قلم باید

بهر احتیاط اندک فتنه و خلیفه و حوادث حسینه مانند آن چیزی را مذکور فرمایند پس بگو

قدوس پس از زیارت او امر حضرت شهاب عظیم در او این سال هزار و هشتاد

هفت و چهار با هم را در مومنین بسبب فراسان حقیقت و مومنین در فتنه کجی از خود گسار

و قامت اختیار کرده و بعد از عاقبت با سبب و سایر مومنین فراسان و نیز

در بحرف هدایت شناس گفت مفضل از مسافر قهیم سنانی لایست قرآن که بریم

فردا خصام دست اشتغال و نیز در زمان سیر که بر روی اذعان و جرات کبیر

در نماز جماعت افتاد بر مینماید این نفره محرکه حرق عیبت و جهالت علمای حرافه

گشته پس حسه و کینه آنان در بر شعله در بر نهاد و از اعتقاد صوفیه جماعت قیادت

مردم با سبب و قدوس ناراضی و بعضا مشغول گردید دوران امام حکومت

خراسان بجز برزای حشمته الهی که تحول بود چون انعقاد باید از خود سلوک و نزد مومنین

از ترکخانه آن در اطراف ظاهر گشته بود اللهم حشمته الهی که با مبراز سپاهیان و سیر

را بر تادب و شمه طریقت بخان از شهر بیرون رفته در مکر مومنین بر کمال یافتند

در حجام کردیم و شمه به نظام امور الضعیف است میر و خست علما خراسان

کتابت عید و و حوالین مومنان به حشمته الهی که نگاشته و بها است بر میر

سایر حشمته الهی که گشته و بحال یافتند که در حشمته الهی که در حشمته الهی

در عبادت و تقوی و در بیان باطنی و در بیان معنی کثیر بود
 رو آورد در عصر و خرج کند که شکر با طاعت با بی خبران سان را بکلیه
 ترحم باوزر و شوق مغیر بر پا نماید که حسنه الدوله را این اخبار منبش
 اندخت و بر امتحان و تجرب صدق از کتب در حال نامدار باید لاب نشسته
 در در کعبال یقوت و عوت نغمه احماسه زعفر در اسر دست بسته قدری این بود که
 در مدح حسین ز با سهام در اهل طاعت کرد نیز در شناخت با نامکانت معاصر خراسان
 دست و چهار است و اگر در نقش نیست بعد و مسامحه ورزد گفته آنان لرزد
 صدق باشد چون سولایان نامه را در خانه بر زامهر باقر باید لاب رسیده
 نکت من نیز غیب مع بر ملاقات سائقمه علمران دارم معجزان باید که در مجلس
 معجز رسیده و از اخبار باید لاب اگر یافته گفته این سعادت از علماء خراسان
 باشد است اگر اهلیت و فایز مع آنان میگوئیم و اگر گشته در خون خوین
 عشتی سوم چو فوز و فخر از این دیار که در راه کاخان خویش را ستاد کرد پنجم با
 بنادار کجند صبر غامضه وقت آن نیز خواهد رسیده پس باید لاب با قدری موافقت که
 پنج سعادت علماء خراسان و مکتب حسنه الدوله را بر معرفت داشته و بار برین
 بزده حسنه الدوله را اجازت بحسبه در خطایر مکتبه در مفاصل آوردن و سایر
 در خصوص این قدری میرا مکر باقر فایز زنده و مستین با اربعه قدر مع
 نام از مسکه که خویش بدوب محسوسه حسنه الدوله محسار گشت چون بر یک آورده

شد عبدالمعین خان در اختیار سرکسوخانه که سابقا مذکور کرده و حاضر میرزا
 جان کاشانی دریاچه خویش و سر راهها عبودیه خلافت کاشانی است و در این وقت
 با توکخانه نامور اقامت از یکبختی الهی و له جو خرد و جویای بابی استند. معنی سوال
 مردی شناسفت و در عرض راه بود رسید. هر آنکه ذکر کردید هم در حال شده و در
 حاتم عبدالعق فغان فرود آمدند محمدالعق فغان بر اهل خدمت استقام فرمودند
 لوازم هر روزه و سیرانی و قهقهه هر روز کردار لغز سوس با بلای با ختمه الهی و در
 در نحو و روح سعادت و نیت علمای خراسان را که خوار در حقه و حسن معترف
 است و سنانهم از تضایر و مناقب کلمات بابیای تک اگر یافتند
 در هر روز با خوار و اگر کسی معجزه در دمان زبان علوم عربت و ادبیت در ایران
 خاصه در ریانی بزرگان و سنانهم گمان و در راه در حال ملک است اول جو خرد
 معجز از آنان در کسب علوم عبارج علیا در است و هنوز ارتعایا فتنه هر تن بر بار
 عاقل بود که از سنانهم گمان بزرگ در فیه اول بیمار سیرفت عاقل در فیه اجتهاد
 و در علم میرزا مغز الهی و له حاکم آرزو با گمان از ذکر است علم و سنانهم در اسناد و اجزاء بنوای
 ششبار یافته و عیسع میرزا ^{هله} حصار الهی که لندا و با بر مسلم و بنییر معجز خویش محسوس
 به استقامت و الهی زبان در علم رجال و ادبیت از تعانیت در است از این در معرفت
 معنی الهی در حقی باب الالب سفید و مع العبا بنو خویش ابر غیر است و بعیرت
 بیمار سیرفت و فصلت باب الالب و ختمه رجحان در زائر مثال و در آن از در مشتاق

انانچه بود از این امور بر او بر روی خویش جلالت قدر و اعظام اجلت
 انانچه است در آن امام چندین کرامات و معجزات از باب سیلاب منع
 شد و این بنده تقاضای کرامت در این باب از ذکر این حدیث ^{در حدیث} معجزه عارف ^{عنه}
 نیست و این بنده اینها را در حدیث و بیان حقیقت خود مبارک قرار میدهد و بگوید در این حدیث
 مبارک منع است زیرا که اوله و اولین خود در عظیم جمیع امور عالم بوعده ^{مستور}
 قائم است زیرا که کرامات عارف عادت بر فعله است و باستوارند استحقاق دفع
 زیادت تا آخر است بحدیث خود آن حدیث است در زیارات و طووس عصمت هم بر
 از خود و نظر به این سابقه بود که در حکم مستور در او از با کمان از زیارت و زنی
 بعد از حضرت سبب عظیم بود که از این پس زخم بافت اجناس در بند از
 غلبه روزی است لب در خیمه عبد العفان نشسته بودیم با هم سازیم و چند نفر در
 نیز از خواص و بزرگان اشکاف علیه است در آن مجلس منور داشتند باب سیلاب
 در عبد العفان کرده و فرمود که قدر سخنان خویش را در گوشه نادر اطراف خیمه
 صغیرانه آب بلبلان بر خیمه و آب بنده آن است خیار است و زیاده رساندیم
 با آنها روایت که از اعلام عارف و قواعد نجوم و الفرائد که اکابر میروند که در این
 زب زبان ابروی نخاوه سه عبد العفان چون عصیده به حجت احوال باب سیلاب
 بدو است کسی که آن در حدیث خویش امر در راه و طووس خیمه و کردند و آوردند چون با سر از
 بدست نگاه صلح در وقت بلند شده و به نیت باریان گرفت و منسوب شد

حشر افتاد عام الحباب و محار بسیاران خیمه چرخا . مسکر را از ظاهر گرفته و بشکر و املاح
 با کجاخ را با نان و حج رو بگنجیم عبدالمعنیان که از طهارت است تا صبح این مائز و زیانی ندارد
 بچمن در زمان انعام زودتر باید لابست در خیمه نشسته بود عبدالمعنیان و عمو هجره در آن صحن
 در روز نرسین خیمه عبور کرد و بایست لابست نظیر روز دومین خیمه وقت مغرب بر این برود که صفت
 آنست که اصقال خوار شده و بی خور در آن که است آنرا در یک عصایه عظیم شده
 و نیز در آن وضع نمود پس بتان و سینه اوزان مانی ساخته امیر کرد و در آن سر از آن بر گرفته
 بریزد و در زمینان ظاهر گردد مال گشت و چون این اجناس طویس ساخته بر تو غفر شده اند
 بر سینه بر حیرت سز او فوج خورشیدی بر زبان امیر شمشاد همد نامز خورشیدی که و سر را نروم
 علیس بجور در حالی مسارت گفت که من در این امور شمشاد و مهترم چون علوم
 و فضل حد حسین مکتوم معنی لازم کسی را یاد او قدرت شمشاد است اهل است از آنچه
 معلوم است و نیز لازم این نیز که است و حلقه فدا است که از در شمشاد میگردد
 و از نظر علمای کفر و کمال و در بسیار پهلوان سید تاب سخن گفته است که آن
 سخن است و چون گشت عزت و بکرت و نیز گمان از خصیعت این خیمه انورا
 رفوز از نظر انسان محمد و فدومون میکند و نیز پس از زمان این و جامع در اطلاق زمینان
 رساند که گفته اند و خورشید غنم در طلک است امیر صاحب از خورشید از نام یکبار
 مع بعضی چون علمای فرسان را مسودع اشاره که بایست لابست در روز رحمته الهی
 موقع فتنه یافته و شامیه حکم آن بیروز بر او از و اگر این را افراز نامه

اینست
 که
 است
 و
 آن
 است
 که
 است
 و
 آن
 است
 که
 است

پیشه آنانی نیز آید مع السوا این افزودند ز کت از این روز هر روز در صدد بیچسبند و تفرق
 سوزین حضرت سحاب عظم در آن آتشندان بایست لایب برآمدند و بیاید و از دست آنانی سخت
 بگویشند و روز چهارشنبه که آقا محمد حسین بن آقا محمد صادق از آنجا فرستادند که در آن
 روز سوزین حضرت سحاب عظم در آنجا سحاب بایست لایب برآمدند و بیاید و از دست آنانی سخت
 رفت و در آن شب فتنه بایستاد و تا از طرف خانه پانچ بشود در آن حال از سوزین حاضر سوزین
 مجتهد خراسانی که پیغمبر از آنجا عبور انداد چون ششمین آقا محمد حسین افاد بجهت دیدن آنکه
 سبب بجهت بیست و ششم را در آنجا گفت آقا محمد حسین از آنجا تسلیع همان شش بر پشت
 و عرق نعت و عقیقه و بکنده و حقه لعمده و سیلی بر سر صورت و زرد زنا سخت و در آنجا
 شد و حاضر سوزین مجتهد بر مجتهد نیز از آنجا حمایت و جانب داند سوزین خراسانی حقه نعت
 از آنجا سوزین را که سوزین است آقا محمد حسین با در حال سبب در میان نام در او و سبب
 مشغول و سبب که در آنجا نعت بر زرد و لورده بودن سبب مجتهد مادر مینام که سبب بر آید
 حدت تمام و کفایت صدق و کذب را پیشش نماید هر سبب فلک خور است آقا محمد حسین سخت
 بایزد و درین نیز قاضی کرد و در آنجا سبب در آنجا سبب سوزین سوزین سوزین کند و چهار روز
 در حساب و افاق کرد از آنجا مردمان از آنجا قمار قویتر شرح تیر بسته و از آنجا سوزین علی
 سوزین و لطمه سبب سبب و سبب سوزین سوزین سوزین سوزین سوزین سوزین سوزین سوزین
 در آن زمان در محفلت این بر داع البر است فو که در مقام بر کرد و سوزین سوزین سوزین

۳۷۱
از همه ما را مانعان داشته است بهر جهت هم اکنون بجهت فردوس به نجوم و ما جبر
و فقه تعلیم نمانیم تا خود را در کار کرده باشیم مگر برای سخن مردم گستانی شده. از
تبار گشته و در آن طریق بجای آنکه از مسلمانان و مردان حاضر میرزا حسن مجتهد که در مسئله خوب
حرف زد و چهار سده آن آقا محمد حسین و مدینه معجزه میسنا فتنه که این صدرای آن نایب و اول
و با... ایضا و ادبیت آقا محمد حسین شده. لکن چهار سده در چون غضب بر وجهی با به استیلا
بجود و دلیرانی دست ما دولت عرب برده با بصورت یا صاحب زمان بر آن جمع حمله در سده
مضافان که سجاقت بر صورت و چپا که معروف بود بکنیز خرم مسکندر و در غم و آقا محمد
از بابیان سکنه خیابان علیا کنیز دیر را سخت طرچ داشت مگر آن با چوب و حلق
و الحمد و سکنه سایرین را با باندن مسلمان چون چنین دیدند و در سر نیز نهادند باینه نیز
خویش چون مجاز فغانه میرزا مهر نافر رسیدند آفتاب بهر بستانه و رفتن خدمت فردوس
در مجال و فرصتی غم جو پس کجانه میرزا مهر با او اندر شده و با صلح تنبیه کردند و از خوف محرم
مسلمانان و طار و غم و آقا محمد حسین است بر آل علی حرم و اهل علی را از دست نزارند چون با باند
شده و آفتاب سر از شرق بر کرد علیا خراسان و اتباع آنان بر دار حکومت گنجینه
بودند و بجنب اسلحه برای فرزند و غم و مجازات با به بر از حکومت خراسان در آن
منفذ با به بهر بعضی تفکر و لا و او هر در بنای خانه شناخته و کفایت اعجاز کردند که
زانج قول با دوستی در نفر مستر نم خوب بسن و هزار اردن و در معابر و محله است
بنو حاضر میرزا حسن که خویش را بجهت و حاکم بر رخ و قاضی میدان باز گوید که این شهر را از

که نام قالیچ رعیت تهریه سلم دادند و بیرون کشیدند در علییه و استخفاف کنند و بگو
 کلمه از دور شنیدند شاید بر عاود مدعی سکر است و غیره از حسن بلکه کم مجوز و اعمال
 و فساد خویش را التبیح میکند در مقام تعزیر یا اجازت خوانند در صورتیکه حکم و جواز
 حاضر در علم برین خوب و فلک تسلیم است در وقت دار فساد و امرها بگردن راه مسان با
 احکام اسلام مؤلفان نیز باید بطلب این اعمال بدو وید و یکبار اینها منع است که جز در علت
 و سبب در میان نیست بگویم مستحق است از اعضاء حکومت دعایشه نشان مجلس در جواز
 در وقت نظر و نظر در آن است از آن نشان میداد که باید بر آن حق میداند لکن بپای
 خاطر میرزا حسن و بر او خوانند جز سکو است فکرم برای خویش آغاز میکردند از
 آن میان میرزا عبداله قرینی که نسبت اول است نشان رضوته علیه السلام از جانب
 در باب است نخب و معتمد خراسان بودی شفت و میرزا مهر باقر از در حشمت بر روی
 شد و طرفت آغاز نمود سام خان رت فوج در آنجا آرزو با چکان که روح
 عاقل در فضا شد است حضرت باب عظیم از این پس سمت کفار پس یافت
 و در آنوقت با سپاهیان خویش ماوراء خط و حرارت است که نه خراسان و در مقام
 نزد میرزا عبداله متولی با نرسام خان در مخالفت میرزا مهر باقر و دیگران خویش
 و کویس میکرد لکن چون در اول کینه میبرد و عداوت میزدند است با میرزا مهر باقر را
 سوختن پس رفت و بر سپهر رفت و عداوت سکود همچون از عهدت و قینه

اکثر است میرزا مهر باقر را پس از این و مجتهد را همچون و معتمد زمینا خویش که در زمان

بدو که سولیبیا نیز از بارش است و بجهت کثرت و غنای و پروری که در آن زمان ترویج
 این زبان سالها بر خیمه شالخت ایران چنانکه در اوایل این کتاب مفسر آن زمان
 در دیوانه آن عصر سفند رقم آنکه سولیبیا نیز را بجهت کثرت حد و هلام استان اما
 از آن زمان و تک شهری در آن زمان نیز از طرفان مفسر کنی برابر حسن خان سلام کم
 زد و در آن زمان بر آنکه نگارنده و نگارنده نیز مفسر نام السورخ و بهر آنکه
 دقت الصغار نام بر آن نیز این قضیه تمسخر است چون از موضع تاریخ ما خارج است
 از درج آن صرف نظر کردیم با حکم بهر نیز عبداله سولیبیا نیز در جانب دار سلیمان و آن
 در خصوصت با سولیبیا نیز با حکم بهر نیز از طرفان مفسر است و تا غیر این است
 شکر همه نیز از آنکه بود چون نیز از او خواهد را نیز در سابع حکمران بر آن
 در بحال سابع نیز آنجا افکار درج واقع در حکم خویش با در نظر سکه آنجا
 از عملی خراسان و بهر نیز عبداله خود سولیبیا نیز مفسر قدوس سوادش داشته
 در آن زمان اعزازت طلبیه قدری پس از ماندن در کتب نیز از
 اقامت خراسان مفسر شد اما مانند آن پیش گفته باره در آن جهت
 سولیبیا نیز از آنجا که عال با قوتی رفت نیز قضیه و ما جز این گفت
 منتهی الله که چون در خواجه حرکت که خراسان بود غور سی و اتفاق حق
 نوط بود و نیز در ختنای بود و نیز سولیبیا نیز در چند روز امر کوچ کردن و نمود
 نهار انصاری در روز روز و نیز از آنجا که سولیبیا نیز مفسر علم کوچ سوادش

برون از سجنات بود و حکم و جرم بیافیه بود بر آنکه در حایه خویش استیم
 این بپوشان ایله معانی حکوم بود از آن بخواست و بچید و ضرر کرده باز
 ماسته... اندر نیم واکر سوار بر ار سرافست استواز نیز تابع و رفیع و بسا سیکه
 سوال است در عدم نه در نشه حبیب و سجان در مضان حکم و جرم بیافیه بود و بیشتر
 در کتایب عالمه نمون بود و بان عامر که در مدت سه ماه بود و مادر و سایر اعالیه
 از آن اگر بیافیه شد غیر حرام نشه بود و ما نیز درم و قس عیدند انظاره اندر سوار
 در آن فیه که در نگار ما در آن زمان با سعادت اخبار چه فر رفت و چشم
 داشت چنانکه سابقا نیز همین سنده اشارت فر رفت چون لون سیاه نیز
 در حکام آنه نمی فر حزب شیعه اندر دوات است لاجرم حضرت سباب
 عظم تا نزول کتایت باید که بیان که هنوز نفع نفع است و سوار نشه بود و تحریرات
 و نزول آیت باطل نفع کفایت عینه و غیره من عدم آنها بیع یافته بود
 حین الله مصنف مانع الوداع در جمله فاعل به نوشته است که باب بر سر
 خویش گفت که چون من سال ایند خروج کرد و در حقه خاتم نفع سنان
 از حال مکاتبات خویش ما با سحر ف و سایر جنبها بخاریه بهتر نفعان
 بر در اینجا بیان و در وضع سخاف قول مانع الوداع بر رازد بریزد که مکذوب آن
 با نفس واقعه بر سخاف برود و اگر چه سوس گوید است که بر راز مهر تقر بهر
 سنان الملک تاریخ از حضرت باب عظیم و در فایح اثر مانع بر آن

ایشان در محله محض می نگاشته در رفاز لغت خویش تا بکار که
 است که در توضع رجال عام علم و عتبات از افاق ایران رسیده و
 آنچه در تاریخ المروج کفایت بسیار موافقت با بنید و مباحثه سلطان مستبد آن
 که هرگز از افاسی و مهر شاه و ناصر الدین شاه و نیز از تفریق قان از نظام بیست ایران
 خطب حقیقت داشته باشد اما قضا می کند در این کتاب بر وجه توجیه غیر اعم از ادوات
 داشته و معذرت منظمه والا جواب نافرمانی است در دریا و می کند این غرض را
 مردم با الهامه تعالی خود تصفیه و تدبیر نکات بخریت نه بان داد که واقعه برای
 و با احتجاج و استدلال مع حکم چنانکه گفته شد یا بابت از خطبه در این است
 نزد ملای خراسان و استاد حامد آن تخت ویران از هرگز ما ششم محمد که
 که در آن زمان شخص اول خراسان بنام سیرفت دست فرود و بر سر سایر علمای
 دست نبرد و گفت این حکم شده بابت است حتی دارم میب و نقصان آن را
 در عایشه این رقم و حکم زلف مهر ما بنده که در عهد احتجاج با رعایت است
 و در دست من وثیقه و سند باشد پس هرگز ما ششم قلم برگرفت و در گذار خطبه
 بر چند بار از عبارات خطبه جز این معنی که معانی این خطبه اکاد است و ضایع است
 عدل است مستحبات این است و لغات است و قمار آن کار و معتقد بدان
 زمین است و با هم خویش محمود داشته و بیست آن شخص داد و از این هرگز
 همیشه سابق اکثر برادران و نیز بر آن منی و در هر وقت را آنچه هرگز در این زمانند

نامش از تمام انعام برآمده و ظهور و بروز است از تمام اسم نیکوکاران و طایفه ابرار است
 و چون در طایفه و نیز در زمین گنجانده است که نشان این طایفه از غیر است و مانند آن
 شرک است و معتقد بر آن کافر است و با وجود این که هر چه هست همان است و در آن
 این شخص آنرا نیز در علمای کفر برده اند اما آن نیز در جلد و خود است منوط که از کم و کجاست
 طایفه آنچه دانسته باز گویند اما آن از علمای کفر برده اند و هر چه است حسن قسم از آن
 به داده علاوه بر آنکه از آن فرقه که از مضامین آن طایفه باز شناسانند بر جنبه فقر از
 جهالت است آن ایراد خور گرفته و گفته اینها غلط است گویا در نظر علی علیه السلام
 واضح علم شود بعد از علمای کفر سابقان بر او عمل کرده است و در این کتاب
 آن طایفه ایراد گرفته نوشته و هرگز در این طایفه حضرت صاحب عظمی را که باید اوصاف
 داشته باشد بعد از بهترین فرستاده و اسعادات لطیفه و کلمات فصیحی و هدایت
 زینت و جبر بر این آن را بسته و گفته به بنده سلام امام علیه السلام از خود بر عود
 نشان میدهد که سلام الملک الملک و السلام و محبت آنکه برادر بهترین و پادشاه
 آرد. بعد از آن نیز در عالمی آن سلطوره ظهور داشته است عابدی را از آن
 پس آن فرضه نقیض را است با لب لباب برزنده و بر آن را در محضر محمد انوار آید
 علم و فهم و دانش پرورند و فریاد کشیده که ایضا اناس این کتاب نیک است
 و این طایفه یکی از طایفه اندر ایشان بگردد و بیاید به بنده که بعضی از کتب
 با شیخ است نشان شده که ظاهر آنرا که ایضا گفته سلام و باب مدینه علم و شفقت

30.6 100000

خانیف و نگران بود در این روزها بر سر مشک نمود که آن ساد فو لهو و فقه مدینه
 را در کف است نمایه جوهر نیکو را حاکم است اعزاز الله بر باب اسباب نیکو شده
 و در روایت نمود که اگر نیکو در کعبه زیارت و طریقه کرد طرف سازت خستار و
 برابر کف است معصوم و مقرب است با اسباب نیکو از و صد برکت و امان
 به فقهت با حقیقت و نیکو گفت من نیز با اسباب نیکو استم و نیکو است با حقیقت
 عالیات کف است خوام نمود و این قضیه با اسباب نیکو است نیز نیکو است با اسباب نیکو
 معروض در این کتب که نام نیکو از فقه است نیکو است معصوم و در چهارم و پنجم نام نیکو است
 با اسباب نیکو است که نام نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است
 و هم نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است
 از خراسان خیمه پروان زد و بغیر از نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است
 در کتب کرده حاج میرزا محمد محمد سال فردوس نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است
 صاحب اسم در کتب و مقامات نیکو است که نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است
 و نیز از اهل نیکو است کرد. غالب همه بر اسباب نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است
 در روزهای فخر حاج میرزا محمد محمد در شب اول و ثانی و اقامت کرده پس حاج میرزا
 که نیکو است که نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است
 در شب نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است
 نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است نیکو است

اندر کس با آنکه در آن رهش بود ز جهت کرده در زمان بیاضت باب الحباب بودت و امر
 شد کس با باب الحباب آورد که با سپاه آن نامه را موقع شما دست از تیر کویند در آن
 ظهور داشت و فتن و تلبه موقع را از قفس شما دست خویش و با باب الحباب و بجز جواب
 عینه را اعلام کرده بعد و هرگز از اجازت کاشانه در میان خویش نوشته است که اگر تیر
 آن توقع شما است از تیر بر آید و اندر واقع اعلامیه آن اظهار میزند پس از آن
 اجازت بده آن طابق النعیر العنبر بعرضه ظهور رسیده و بنقشه اندر دست
 نگارنده اصرار با اولیاد از تیر نوشت بخت ما بود و بختبر اسکند و قدر نصیب بدین
 شما است از تیر با از مرحوم علامه حروف غرض بر پیش خود در تیر اظهار عدم رویت
 منفر فرمود من تیر نشنیده ام چون ارادت ما به بطلبی بر قروس تا آن اندازه که خورش
 باب الحباب ما بتر ظهور قروس و مقام قروس با علاقه تیر مکر تراز بخت
 و از داد است قدر معنی است الا که تیر تیر مقامات عالیه و هم شان
 قروس نیست الفرض اینست قدر از آن زمان بعید بعد است و نه آنکه ما با قروس
 حروف غرض ما تیر است تیر تیر در که از تیر جا اطلاع ما به دست اند
 بخت و تیر است بخت بر تیر با تیر اسم تیر است از تیر تیر
 و تیر است تیر قروس صدر تیر و آیا این تیر است بخت تیر تیر
 و تیر است تیر تیر که تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر
 تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر تیر

و بطرف باد لب سادات پسران این عمامه سبز که علامت سیادت
 است بزرگواران با سواد و کمال نیرنگان هند و غیره همیشه خویش را خوش و دلین
 در بگرد و خانه خویش را ناز کرده اند و خانه نیز بر نهاد و بلاحا الصلوة لفر و عصر برآست
 طباهای و ریاض خویش قضا شده است که با سبب سوار آورد کرده نام خویش را
 تعمیر از خویش را بسید علی موسوم است این فرقه در نزد آنها رند است و سید علی فرزند
 عار از صحت است زیرا که نعم لعاشه بر نظر با سبب که از طرف سواد در بر فاضل بر است
 انتم را اقبال و العاقبت امر قدوس فالله اعلم بالصواب و نعم لکن سینه خویش با قاف
 سید علی علی بجلوه محمد متجول در دهر که با سبب است بر زمین عمر لغو بود از آنها
 سیر ما نیز در هیچ جا دیده نشسته نیز است که بهترین پسر خویش را سینه دهنده کرده است
 لکن بعد از این قصه غیب آت است چنانکه با زو جبار روایت نمیمد که در از سترها است
 مستعار لوانی نمود خانه نیز بر نهاد است مع بعضه از آنجا حرکت کرد بسیار
 شده در منزل میسر می نفر کرد از آنجا در زمین خراسان در بخت ریاست
 شیخ زین العابدین با سبب بر سینه و عقیبت آنان بنفکار تغریب با مع لروید و آن
 زمین العابدین از گذشته شیخ احسانی و در دهر عالم فاضل و شرف و جاه و سعه در میان
 نبود جهان بنا رحمة اله افروخته و بسوخته بود که با آن کبر کن و بر روی خویش در
 همه جانبی در در کاتب با سبب از رویه و آیات و منا هایت و کما سیر بر
 نیز زین العابدین از گذشته شیخ احسانی و در دهر عالم فاضل و شرف و جاه و سعه در میان

در این ساوت همراه برنج و سبزیجات و کتیرا ریزد و فرزند این سفر اخوت
 بی که خیال حرومی نیکو در حق تو دارم باطله با بلباب اینمان نزل جز
 نامه هر دو س را نگاه داشته است که در حق معصوم زود در راه در این زمانه بران کسیر
 و نسود خویش با اصحاب خود در آن مکان اقامت نمود و چند نفر از آن
 سیاهی در آنجا بلباب می رسید پس از هر روز از آنجا حرکت کرد و نزل در آن
 رسید و در سیاه درختان از سیاه در آنجا اینها نجان مالک یا سنج
 در میان با لاکا فلم که کت می ناید و بیوانی در آن در فرود است برین باب
 اندر و پس از و هو و جلوس تحت و سلام ملاک فلم باب سیاه
 احراض و تعداد کتبه گفت نما که سینه سینه حمامه سز بچم طرف و حمان
 و بالکم در و بران بر سهار لید باب سیاه در این باغ داد که اول حمامه
 سز بکرم آن جان امر تم و مشا بریت و جانکه از طرق اجار و احادیث
 بار سید است قائم الدنیاء سلام علیه حمامه سیاه و سینه برف مبارک
 سینه است و نامه اهل انیز هر یک به ما را مختلفه الالوان بر سهار
 اند و خانه سزار محرق است شاخو تن است در حد و سینه منصف هر یک کمال
 از رفت بجهت استیاد سادات بزفا لمده از غیر آنان اخراج شد
 چنین و آن دادند که سادات فاطمه سادات سز برف منصف کمال
 خویش لصب یا اصباق نمانید تا معرفت و ما به لانا ان الاصل و حواله

رد
 جو
 الب
 و
 علی
 مز
 ما
 انوار
 و
 سجا
 مال
 و
 و
 و
 و
 و
 و
 و

ردای خیر از آن عصر در این مضمون بسیار نیک برودند از کلمه سحر استوار بود
 جعلوا لانباء الرسول ملامتاً ان العلامة نشان من لم یغفر نور
 النبوة فی وسمهم ووجههم یعنی الشریف عن الطر از الاخصر
 وچنین سحر بر چنین روح اطراف بچنان است من سفید پس خضر با جلال
 علی الاستراحت والامتنان الساطان خصم نجا مشفا لبعرفهم
 من الاکثر است و چون فقره از فقرات شریف است بار است
 یا تا هرگز نیست یعنی که یادش از طرف مبارک است و در این
 احوال آن را شرف گویند و نیز از سادات محسوب و چنانکه در تالیفات
 نویسند بچند بچنان مجاز است که همانه نیز برهنند و من در نظر سادات
 بنامه بر ستم و در حجب سادات علیا عی که سید ابی ناسه بسیار ترغیب
 نالفا علم فخر من با این خانه است که هرگز در علم فخر من با من بود
 است و باقی من این خانه نیز با بار انتقال امر بخش برادر که اطاعت او امرش
 در حق واجب بستم بر بنامه نام دال از این مضمون است و بی نیاز مسم و لکن
 از حاجت و ملاحت بیرون ستم بر ستم نشان در الصفت گفت و ملاحت
 بین نشان و اتقان در عز و در انعام است ملاکالم و ملاحت و شرف
 و این بفرجه عاقبه الد سر رحمت و بطولان احوال و عقاید طرفین و از بر
 باره و خداوند قادر و توانا اقلکم و از داره و با سب و ملاکالم بر در دست

فرا برداشته و بسلامه کرده در پیش طبعی که در احوال غریز گفتند پس با حکما از روی علم که
مجلس بر اجتهت کردند و با بندگان نیز با پسرانش قدم سازستند و بمانند و بر
فلسفه و چون بفرمودم براه کلاسیند و در اینجا مسیح افکار که بر بندگان غیر از این
که بر بندگان بفرمودم پس استاز وقت که در عالم دهر با حکما با او خست پس از آن است
مدکالم از بحث مرکه ناگهانی فرزندش اولاد و از خود یک کلام کند در کتب و بیان
بناد است و قصد از بیچ این قصه اعمار مجرب در است بنویسد با بر تر کرد فته
ساخت و مطالب تا آخر بر ج آن مبارک است وقت با جمله با بندگان از آنجا تمام
برست شد و بیست و نه است از انواع بطام و از غار و همراهم از سان که
و از نظر که کمال طبرستان و ما از بدان که نادر هزاره عرب چهار دارد و آنست و چون
شب و بزم آنوقت است در میان بفرسال یکبار در وقت بیست چهارم
از سال چهارم بعیت و از اعمار از حضرت سبیه عظم بود و آنحضرت را
نیم قلعه ناگوار است و بیست و نه جماع بزرگ مسخر از جوده اصحاب کبار مؤمنان
حضرت فخر روضا عیان و از بیست اعان افراد و مؤمنان در وقت بیست
این اجتماع هم مقالاتی نموده نگاشته و بیست و نه است و آنست
و آنحضرت را حبه کسین آواز در از با اب حیرت اخرا در نظر بسیار است
بعثت و بر شاق گوید که عادت سال و قدر بکثیر در زنده است و با بر بیست و نه
است که با بفرمودم بیست و نه است و با بفرمودم بیست و نه است و با بفرمودم بیست و نه است

مجلس
تیمیچه
را
فصل
مجلس
مجلس
مجلس

به اولیای علم و تقاضای این اعیان را مقرر نموده و جمع کثیر از اهل بیت و غیرت که بایست که علم را
 بیایند و با ششده خیر نقیون در توضیح نوشته ما نا پذیر بود چون است که مع الفاضل حضرت
 شیخ حسین بن سهروردی این امر فهم بجای میسر میگردد و نیز آنکه در روز بان از سنده است هم
 است که در آن آنجا که علمای ایران کیدل و بینه بر افکار نامر موقوفه بایست که همانا سنده است
 شیخ العیاض با نقیون علمای سده و سده استان خود حضرت سید عالم در بجن ماکو و درین ایام
 دستگیر و علمای را بسته بچگونه قدرت و دولت بر زمین نامستانا عاصم غنی و در هر شهر و ولایت
 صدور را اخوان استقامت رفع نموده و در وقت بهمان جهانان این امر حتمی است در چنین
 هنگام مسیح رحال در ربه اول آن حرره انهم است برنگی از خواسان و غده
 معتبر از زمانه زبان و آرد و نام از لهران در بیت یک احتمال عظیم و سخن بزرگوار
 در سده روز و بویا بر سر روز در زمان محمد که خیرام نموده است در روز معتبر بنا کرد و گفتگو
 شده و تفرق کرده و کسی نماند که آنکه رحال عظیم استان بان را بر ما بر در انجام
 بود فریخته کرد آمد و نشسته و گفته و بخواند البته چنین امری اسباب خیال
 در سامع میگردد اگر چه اولیای این است بر وقت مقدمات چند نتیجه این است باید و
 مقرر ساخته که یکی آنحضرت حضرت باب عظیم در بجن ماکو و درین فرقی است
 و اما آنکه نخستین است که در ساس است زیرا که جنب آن نمون سید است که سخن
 ماکو موقوفه و بیع است در روز و در غیر از زمانه مهر ساس که بجزت است سینه نقیون

اشغال نموده و بارون زجر اجاز در شرح نفع مانند سید سرین زان در حق
 زان گفته نوشته که **اِنَّ الْقُرْآنَ كَلِمٌ لِّبَشَرٍ لَّا يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَانَّمَا تَحْشُرُ**
رِيَالٌ تَخْتَلِي الْقَاصِدَ وَالْمَلْأَبَ مِنْ عَرَبٍ وَجَوْشٍ وَنِسَابٍ لِّمَنْ يَخْتَلِيهِ
 المأثور و اگر جمعین سخن برت شرح سابق را در روی مجاز و تالیس ربانی مستفادند محکم
 و مختلف مجذوبان تر مجاب بنام نمایند و اعلام نمودند که **مَنْ تَمَسَّكَ بِمَوْجِئِهَا**
بَلَّغَتْهَا بِسَبْعِينَ مِائَةً مِنْ كَلِمَاتٍ مَخْلُوبَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ الْقُرْآنِ تعقیبش را بنام
 تا آرزو کرد که هر چه بخواهد از او آید است **طَاهِرَةٌ مِنَ الْعَيْنِ مَجَامِرٌ كَرِيمٌ** خود را شرح نماید که
 غیر آن نیز افتاد و در کتبها و الاصول بسیار استوار است **وَمَا يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَانَّمَا تَحْشُرُ**
 محضه یا سرایم طبعه بسیار **الْبَيْعُ اسْمٌ لِلرَّيْثِ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ** است و یا شرح
 الله و تری سما و که تری سید القوم است **مَنْ تَمَسَّكَ بِمَوْجِئِهَا** تعالی الله عفا
لِيُظْهِرَ الْغَيْبَ وَنَسِيْدَهُ دارد نوشته **سَعْرَةُ الْعَيْنِ** با اعلان شرح اسلام مجد و نام
 بود و مخصوص قروس حسابات خود و تقصیر کبار بود که نمیدان آن خاصه را بر این عبد بطی ^{شغال}
 قاله از کمال نیست و عین عبارت او است در **مَوْجِئِهَا** و اگر چه در این عبارت **مَوْجِئِهَا**
 بر آنست اشیا با هر چه بسیار و نیز هم خوش و تعجبات است **هَلَا تَرَى قَوْمًا لَّهُمْ سُلْطَانٌ**
فَرِحُوا بِمَقْعَدِهِمْ مِنَ الْجَهَنَّمَ در **مَوْجِئِهَا** از هر چه حیرت در آید می شود و حقا
 در غیر این است متفاوته سخن میگویم که از بیطرفان نوشته است **مَنْ تَمَسَّكَ بِمَوْجِئِهَا**
 در طریقت است سید خود را **هَلَا تَرَى قَوْمًا لَّهُمْ سُلْطَانٌ** در این برایش لیکوست که در این کتب میگویم

بفهمین این احوال معلوم بفرستد اما بیستم ایمان آورد و بعد از آن سید در همین ایام

در دل خویش فخر کرد بعد که آنحضرت تابع امیال اینها خواهد بود و بلاعکس آنحضرت بفرست

است و اینان تابع در مصیبت هستند مگر از آنحضرت صد در یافتند جز از عاف و سلامت بودند

در آنوقت و این قسم رفتار نموده است و نیز حضرت خان شیرین مادر راه آنحضرت تار نموند

و اما قدوس چنانکه در لایحه کتاب نزوح و باغ ابراهیم از برقم یافتند که قدوس بدون

احتیاج دانسته لال بفرست ایمان شربت ستان در حدیثی که در غلبه مغول باخوبت آنحضرت

و فحار یافت و قدوس یکی از علماء را با هزار بساط میرفت آیا ممکن است که قدوس یا

کتاب لبیک محمد رسول محمد است در همه سال که در عالم مجامع و محافل در بخند

سلام طرفت و آنوقت این همه احادیث را در کتب معتبره است و بعد از آنکه بمانده که

میفرماید بقرآن یا مر جلد بید و سنته جلد بید و قضایه جلد بید علی العرب

سند بید لیس نشان انما القتل ولا یقتل احل و لا تأکل فی

الله کریمه لا ایم و حدیث که در سیاره قد اکتفائی الحریه بیننا لریح بالمقام بیا

السام یا مر جلد بید و کتاب جلد بید و سنتان حدیث بید لکمه و حدیث بید که در وقت

کعبه آنکه از ضرب اصحاب ائمه الفاضله من ضببیک فان لم یخرج الیهم انما

السلف امر جلد بید علی العرب بید و حدیث بید که از امام العام علیه

استائن لکله جلد بید انما نقار رسول الله بمرات و حدیث بید که میفرماید

و نیز من انما لهم که لغا رند و رعایای ملک جنتی را برین جنبه کلمه انصار خود و مقصد لغوی
 از ذکر و روح این اعادیت بسطال و احتجاج حضرت جعفر است با عظیم است زیرا که عباد
 بسیارند و الویه حضرت کتب است لایه مافوق است در اظهار باب استعدا نوشته و بسیار است
 اند بر مضمون جلوه کبر از مفاصله و مردم نموده و نکته است که بیاخت با بخرقا صدر شده
 میگو که قدس و امثال آن نه مقامشان عمال نیز از وضعیت این بود امثال او است
 با وجودیست این اعادیت و بعد از چهار سال رنج در ایمان و ایمان باز در موع نزول روح
 صبر و کبر و غلبه و در نزول بعد از وقت است صومرا افکار نماید
 و آنچه بجا نمانده و شکسته شده و مفهوم کلیش نیز دلالت صیرت بر آن نیست که او را در
 این قبده است و بنفوذ مشهور و نیز فقیر که آثارش در هیچ مقامی کائنات ندارد و عباد است معتقد
 نیستند پس پذیرفتند و این اعمال آنها هر قدر در انوار عقابیت و کار دانی و
 مهارت است و استوار و ازینجا معتقدی نماند است و نیز از مضامین منزهات مبله نماند
 تا از این بزرگی است که سیر کرد که اعمال حضرت است و از عظیم بسیار از همه جا به این وجه بسیار
 در بار است و استوار است حضرت محمد و کول است علی و نیز نماند که از عباد هر امر در
 جمیع صنایع و اعمال و اهدوق بشر بسیار از این بزرگتر است که در هر علم و نیز در امور علمی
 هر فریاد در و نیز در است با بسیارین زینت و جهان داران در کفن در امور و حاله
 نامی است هر که علیه در اندر جهان و جهانیان اصلاح کرد و کلمه نمایند و نیز
 از اتمام مقول بشر و لغا است و کار و از اینسان کبر و کبر است کلمه نامی است

سر کلمه
 کوهان و کوهان
 و امثال آن

و در خیال بر نام و لسان تقدم نداشته باشم و این فواید را به فرستاده
 و بجز فوایدی که در این کتاب است و در این کتاب سابقه که همان مبارک در این کتاب است
 بود این بند تقاضای در دسترس با دست و کینفر نیز در دوستان و مؤمنین عرض می‌کنم
 عید البهائم که در آن زمان برانهد منعم و فخر منعم و کلام اما بعبه نشیند
 نیت در این کتاب در جواب بگوید هر سه ماده در این کتاب در این کتاب است چون این کتاب
 در بیان است و در غیر آنکه بود در قافله نشیند که در این عید و جواب در این کتاب است
 نعلی شده بود نخل اصح از آن بیجا بود این است و نخل کلام غادر کنت هر کسی
 به هم اسباب بگذرد یا بگذرد بر آن خواهی شد این کار بود که در نسخه از آن کتاب است
 و استنسخ نیت عباد احق علم بود است بر کس از این است و در آن لوح پنج و شش
 سفر ما و آنست که در آن است و در آن است که این جواب نویاست و مطالب سفر
 این است اکنون از آن اسباب در آن است و انصاف سوال منم چنین قدرتی از فریجه
 نیز ممکن است و در برابر آن مطلب زیاد در این کتاب است و در آن است
 یا اقامت داده و بدین جهت فریضت منم است که او را در این موضع انعقاد این
 است و مطلب بسیار کار افاد است مگر هر موضع ذکر این مطالب که نشسته
 بعد از این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 اقصیه و در این کتاب است که بر آن مکلفیم و از ذکر آن تا کثیر با کلام
 نیکه در احتمال به شش و الفها هر مبرفت دادن نوع بیان دفع سرعوت است که در این کتاب است

فرمانی است که در این خصوص صادر است منتهی میانی آوردند زیرا که هیچ شریک در این

در فتح شرح اسلام و سرگذشت دانش ادب است که سالها و عمرها جان مانوس خود بخدمت ایشان

ضلع سبوتزل بخدمت ایشان باقی بماند و باقی که در کار عزت و شرف است پس

عانت در سال بجز این که گفتند و باقی که در کار عزت و شرف است پس

و همان مضامین بقیع بار که حضرت مقرر است که از سخن هر یک بکار بزرگان و از

و خود سابقاً آن مندرج کرده و میرزا ابوالقاسم شرح اسلام رساله جوایز و قیام

مردود علیق ادب بر آن نگاشته معاد بر آن را بجهتین و مومنین عرضه بدارند چونکه

باب چشم مسلمین را مخاطب داشته و منبر است که تا آنک زمانه بر مملکتی را عاقل

و از رضای خداوند است لکن امروز رضا را در این احوال نمایند بکلیه ایام

عده ای عالم در الحاح او امری است آیا در زمانه کسی را بخدمت خود که در دولت

ناید و بر نوعی تجرید نماید و درها سبب که در آن روز حق بهم است و این در ضمیمه

قسم است همان امروز شما با من که امروز رضا معصوم نماید این احوال در این صوم

و صورت نمایند رضا معصوم امروز در الحاح او امری است که در جانب

بنا ما اطلاع کرده و مکتب و این فلاحه منظم آن بقیع مبارک است که در این

انجا بجز این نیست و بعد از آن مکتبین و مکتبین سببها نسید و آنچه در این

و در دولت خود بر همه جان خود را از شما و با شماست منتهی که تا آنجا

آورده و آنچه تا آنکه در دست است و در این زمانه است

جمع الحکام اکثر است پس درین قسم که گفته شد بجهت شرح تکلیف مستقیم است
 القیامه یعنی بخوابید بر آنکه انا اظهر القیام فاصت القیامه در این معنی طلب
 نه ذکر نموده امانی از موضوع ما خارج است و شکر استلال و احتجاج بکبر زیاد بانی آورده
 در در زمان قیامت مؤمنین طلب بالکماله در ریاضه و عمارت شده و اگر کلام مؤمنین حضرت باطل
 بعدم صلاح است بلکه در آنست خواند و مثال آن عاصم بعد از بغوان نطقه بهم و یا اینکه
 بر آن کافران است و لغت درین باره از کتب اربعه است در لغت و فالتصا لوجه بر آن کافران
 مظهر کبر در بیان نبوی

و اما مضمون اصعب و قلت غایب این اجتماع است و مفهیم بر این احتمال معلوم و
 مورد و کسار بزرگ هم از آنست که از زمینه تواریخ استنباط میگردد یا اینکه از سابقین ادین
 مسیح گوید و یا از شیخ استه مورد از شیخ و حضرت زانان و یا مدکر خواهد شد فقط بار
 شناختن لغت نفیس من الجهر به وجود پس بزرگ که نظر بر لغت و تراجم لغوی
 است و انشای است بر این پایه در هر اعم کبر و دلد و همزه و حیوان اجتماع و اجتماع ممکن
 بنویسد رجال در فیه اول مرده بیان در زمین بجز تعبیر دارد و چند روز است و در این معنی
 در کار گوید و در کار از امور دنیا و بیو نه مانده و خاص این است شناختن بر عوایان که آنرا
 من الجهر و بیان الجهر به تعبیر گفته است و آن عبارت است از حضرت (ص) لوجه مؤمن و در
 زنده و او امر حضرت باب اعظیم که از جبر ماکو در نهضت مؤمنین در صورت ممکن است
 بلوغت فراسان با شناساندن هر من الجهر (ص) لوجه مؤمنین با شیخ بیان

سیر بر عزالتی انجمن استیجاب امر در صحنه خراسان صورتت بوی در کج
 و حضرت فرس کرد آمدن زمان غرض زکوة معصوم بر کرا و در نفعه لکم من معرفت که میان کوه
 صورتت بکوبند فیروزه با فیروزه با شریک استوار است و هم یک بهر یک بود
 را دیدن در این اجتماع و بعد از آن است و هم بهایم با بلافت و کار به حال بکسرش

فاطمه و فاطمه گشته

و بعد از اجتماع بر نیکو صورتت که تحت با ایل بران حرکت سبب از زمان
 با اتمام خراسان که عیال ظاهر عارم عراقی عرب بود حرکت نمودند و سبب از زمان
 بر صورتت است بایست در دست با اظهار حضرت بهایم با ایل بران زمین با نزهت بران
 در حضرت بهایم از لهران و در حرکت جوین ظاهر و در این با نفعه حضرت
 نسبت خراسان کسیر دست معرفت است که در آن ایام آب بسیار غریب از راه
 اصدیقان به نیت فرود رفتن لهران آوردند هر شاه بجز در هر وقت نمودند
 وقت بعد ظاهر مرزا آقا سی که حسد را انتم در حضرت ملک بود شاه را بکجه از
 بولد از آن از خوار بر نفعه حضرت با شاه نیز که از بیست و دو خیر و نفعه
 را با عارضه در دست با خیر حضرت بهایم بران است را بهیچ یک از این امید نمود
 بسیار فاضله در بار بند مبعده در مجموع هر نیت نسبت خراسان بران است با کوه
 او براق سلطان و در نفعه دست بطاهر و قرة العین حمایت شده که با بجز از خوار
 اتمام عارم عارم است که در این از چند روز خود حضرت بهایم از لهران است خوار

چشمه برودند و این تسبیح در شهر است اجماع در صفات نوحه و خمیه و خرمگاه با
 فرشته مسکینه انجمن برت منته که است با وجود سیکه از ارق و خطی صاحب لهر
 از انبی انالله از زنده و سبب باب اظهار و دفع جو یا ز در دفتر بسیار
 مانده عیبه ملک فاضل و فاضل بجز خائمه او در نیز نوشته عیبه صنفها را
 مذکور داشته است در کتب است که مراد از خواسان را بگذر از دست افتا
 عبرت سایر مردم که در آن صحرا عیام خویش را افرشته اند و غایت از علم و ساد
 بجز طمان را مردم با به سکینه محبت سیکه در کلام او از فضا که صنف هجرت
 العقار سیاف تحقیق از امر از که در کلام و زنت بر داشت و تو تالیس کی در
 بحاله ما بنه علمای زهد را امامت و پیروان میگردانان در امداد صحت بر داشته
 مرغنه چون مراجعت طهران مرجع کرده و فضا ما بکنتم کعبه در مرز جنس
 بهاء ام فرزند میرزا بزرگ وزیر امور است و در کس از کیفیت اسدیت آن زمان
 ایران با خبر باشد میدانند که این امر از اصعب امور است که علماء و سادات
 و سایر طبقات نماز جماعت بکنند و زلفت که نوع آنان را بطلمه لغیر مکرر
 افتد او بر و بر نمانند

ام آقا سید عبد الرحیم میرزا زین الدین از انجمن برت و در مدتی که حضرت
 بهاء ام در طهران و ما نند مران آقا است بد کس میر سید و با میر نفسی طرف بکنند
 واقع است ملکیت من لهر ام مؤمنان بهاء ام است پس از زندان که بجزرت در

زار استم بنده و بنام ابراهیم فرمود این نامه جالب است مردم آنجا همه از حرم

بوازگجا سیدانستی که من لایق بودم حضرت اب بنده حضرت بهایم است در این ملاقات

جمع است از نظر فصیح و شجاع که از دروس و باب و ظاهر قرة العین است بهایم

مشاوره میکردم استیلاهای معز را کرده بجوم بزرگ من در خطه میکردم آن نفوس را که

سلفت مولین ارض را بر نیز نخواستند و بر یکا هر سینه انداخته قنای نستی آنان

بشوات علی و یا امیرا که وزیر بود که بهایم است ابته هم کاسه از زیر این کاس

و نوزد پس برده و حجاب است و من دیدم نیز بر تمام رفت امروز با بیلاب و در

بعد حضرت اب اعظم که در دستم همان فصیح و شجاع و جویست ذفا که حضرت

حضرت هر می مانند اصناف مضایف از او در دست از حضور بهایم رعایت

میکردند عجب رفت که بنده بهایم میر سینه قالب برج ششم از این بر است

به میردم که امروز مقام مافوق من لظهرت بیان معانی حضور است زیرا که خود حضرت

سب بنده نیز بیان تمام علاقه فصیح و فاش است چنانکه میفرماید بیان و آنچه در است

تعمد است بر این لظهرت بود و قول با او است لاجرم من از این و این فهمم که معجز بیان

بجز حضرت بهایم کسی نتواند باشد

و بیان آن سیه به هر قدر مختلف میگردید که در مجله است این کتاب مبارک کثیر است

است مسجع کردید که در هر یک از حق عبودیت و بحین عظم و کما روزی رفت اندر

بجز حضرت بهایم کسی نتواند در حالت نبی و لایق باشد بر او را دم

ماهی سر و دست مبارک نموده قاریان و غیره از جمله قلمبه و دانگسرت قاریان شیخ
 سید محمد باقر کلمه بسیار بخت آورده و نموده آنرا سید سید محمد باقر کلمه بسیار بخت آورده
 روم نزدیک درون آفتاب را عبادت نمودند سید امیر المومنین تا آنکه هر وقت
 میفریاد سید محمد باقر کلمه بسیار بخت آورده و نموده آنرا سید سید محمد باقر کلمه بسیار بخت آورده
 و نموده در بدست کسی بویچو عارض شد و بت سید براج ما استوار گشت
 و اقامت خدام را نیز بنزد منزل شریف نمودیم خانه یکی از مالک آنجا را در این زمانه
 رفیق در آنجا رجوعی برابر آمدند که عینه را عرض کردیم تا آنکه تخفیف یابد
 و این زمانه کسی است که آرد از آنکه بکنایه اینجاست که بصری تا عرض کنایه در آن
 است با کلمه حق بر عهد و نموده که بعد از زوجه بان است که بصری و وزیر را از عمار
 نصیر عقیقه پسندیدند از آن و از برین در نیم اول است که عمارش در این کتابت
 و محله نانی است که بترجم خواهد یافت) هر چه منزل کما شقیم که از برین
 معذرت بخواید تا ما قدر رحمت کنیم تا گاه ظاهر از کسک تا آنکه یافته بر آید
 و نظری بعبودیت است که بخواه بگناه ما نیستند و در راه خود با شکر نام گشت
 که باز به عصیان از ما عهد و ریافت که حق بر عهد که در این عوالمش با عصیان
 پس از این تا ما است این عهد را میاطب داشته و در آنجا سید سید الله
 عصیان عبادت بخلی که او را عهدیت است و شیخ خیر از آن جلوه کرد و نمیکند
 و بر این بخلی که او را عهدیت است و شیخ خیر از آن جلوه کرد و نمیکند

بسته بلیات میوزن خط المبرم بدل برت یکرده است که آنی بدوزمانه است
 میگویند و اگر چه موقع ذکر این قصه محله نماند بگویند اولاً نظر با سیکه از باطنی با
 و قلع برت داشتند تا سانسایی با قصه با دارد در منج نجوم و آن است که
 ظاهره و ذره العین با حضرت سبایم در برت این بهر است که مذکور کردیم
 بوار و مانده نیز مملو که و امه فا صغه با حضرت سلوک مینماید و او را بر
 ظاهره در بیام امر از امور بدون مشاوره با سبایم او امر مکرر است
 و سیکه او را نگاشته است که سینه حضرت سبایم در برت از ظاهر
 بود و در آن نیز سواد حس است سینه معرفت برین اسم قبر از انصار
 است من عند الله از کسان قولم مبارک حضرت باب چشم بوی
 در ایام اجتماع برت از اهل انجا جانیز خزر درنده وانه گشته نوزلی از انجا
 رفت خزر خرمایه جانیزان زلمه گفت جب فتور ملک انجم و نیز با حاجت
 حرام شد و کفایت باب لایب با سبایم در حال امر خود انجا سبب هم
 جانیز و زانما قارت کردند و گفت من اما برت را که معاملات را با سبب حرام
 صدر غیریم و این قصه در بیان علم سر جانیز نیز رقم یافته کن نیز از طرف برون
 از لکه که قصه نه از بنوان و باجه نامر کاست آن افرجه این حکم با سبب را بر
 غیر علمه که سعادت در میان انجا برت بود حضرت سبب و نیز زون حکم قولین را
 نیز بخوبی آید دانست که انانان سینه چه که برود بلکه حضرت که انانان سینه

اینکه سبب با سبب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در انوار نبیها لیلین و غیر است که از این است و سخن لغاتند در این تفسیرهای
 نیز اختصار و تفصیل میشود که هر کس بخواهد بعضی کتابت فطرت العارف و معتقدانه باز
 نماید و اگر مترجمی از محققان است که اینک المصنف و مترجم این کتابت بسیار و ادنی باشد
 باید بخوبی مسخیر که معتقد از طبع و تفسیر و تشریح و توضیح این کتابت بسیار و ادنی باشد
 تا میرزا ابوالفتح است بعد معتقد مترجمی در کار و تفسیر این کتابت بسیار و ادنی باشد
 احمد که آنکه در تصنیف تا این کتابت العارف در آنست که حضورت یا
 بیانیان است و سخن لغاتند در اینست که حضورت با است به یاد مستلزم این
 نیست که بحریب و فیض باشد بگویند میگردانند که در مجمع است سوار ظاهره
 و تامل العین از طمانینه نسوان کسی در اینجا نبود که کسی نیست به تفسیر تا این جماعت
 و تمام ظاهر و علم نشان و نیز در میان دست خود از بسیارند و معتقد است که از این کتابت
 در این معنی بود لکن چون با آن فطانتی که دانسته برین گفته بود که از انفعالی
 است بر او و جوهری است و من لیسرت معنویان بگویند از اینست ترویج شده است
 نه قلم ظلم بر گرفته و تر و خشک را با هم سوزانند که اکنون ما را با کسی بر محال بود و محتاج
 نیست تعدد ترکیب و تندی مطالب تا اینجاست که تا یک اندازه بر آن بود و فقیه با صدر
 مسئله باز نویسی

چون اقامت و احتفال امحبابه است بدست نه روز یا سیزده روز بعد از وفات
 و ایست با نفع گشت تحریک و کلام سابق آنکه کرد سایر علماء و متفکران آن

بود و چنانچه آنرا مالک هزار حوب غنیا بجوم کرده بر احاب برت بود پس از آن
 سالگرد تا سوال آنان را بفارست بر زنده و عمر اصرار و بخرج داشتند که از آنکه
 سیرت و دراز سادات بخر اصفهان که شرح حال در زنده پیش استند و در مجله
 رقم خواهر یافت و هر ماه ماست کثیر سنه و بیایان صد مه رخت از همان برت
 و عقول و بر اینمه برت نمرد پس از این عادت تا که تا نظر است از برت سوز
 کرده ما با کن خویش بسیار سینه ظاهر با قدری مسافرتی باز تر از آن کرده است
 بجز آن نمود و حضرت سید عالم به عزت هزاره رسیده است که در بیان خویش گفته
 تا باب سیرت و تکریم از آن کرده و بعد از آن حضرت بخر اسنان نمود و ما شست
 انساب بدین ترتیب که از برت با احاب خویش حرکت نمود و منزل منزل ریح منتهی
 و این گفتار است بجز آن اسنان مرا حجت نمود

پس باب اباب از برت حرکت کرد و خادم مشرفه کرد و در آنکه شایر و لطیف
 میرزا که بی از شایر لیمو کان ساکنین هزاره و از زمین حضرت باب عظم و بجه
 سید از آنکس محکم بود با عدم شناسا که طبعت در اویش طبع شده
 بود باب اباب بود و این تغییر پس از خود و بعد از زمین هزاره منزل بی گفتن آن بر
 عمر از برت پس از چند اوقات در شایر هزاره آنجا حرکت کردند در آن طریق چهار نفر
 از زمین بخان و در نفر از آنجا بخر اصفهان بود که باب اباب طعن شده و آن
 که در حاشیای است از حضرت بجز که در جمع بجز هر کس در آنجا باشد و در زمین

خراسان عظیمه عیان شده از پیش گذشتند از اینکه موافقت نمودند و ایشان را با کمال
 رسانند و در آنجا است اشکان حاضر کردند بسی طول و اندر یکدیگر بود و بجا آمدند
 این از باب است بر سر و ایجاب بر شد محسوب میشوند با جمله اشکان
 خدمت باب است معروض داشتند در حضورش معلوم و بر سر است که الموم
 عموم کالی ایران با ماد و نیمه فرقه بابیه بر حضورت در به پوز و عیار میروند و بجز
 صون و حمایت فلاق کتبا عاقله و کتبانه ندریم اکنون که اغلب بر
 در محاربه و بار زور و مواد اختیار سفینیم اگر اعازت فرمایند برت عهد ما
 از محاسب بخرات قیام نمیدیدیم که برابر رعایت تعالی ظاهر
 معرون بخیر و صلاح است باب باب تصدیق نمیدونم در این بیزیت و
 راه میوزن تا برقی همانند است رسیدند در اشکان خیمه امر با باب است
 دیگران در سببه عیار و اخبار مایه ندر این انار از سمت از هم اسم آباد که
 ایست در از ایلی همانند است نمیکند بی نوم بلا احمد بود و میر با هم خان و
 مونس و نران ملا کافم سابق الکر معینه باب است در حور و
 تحت و سلام کشته و یا کشته ندر پس از جلوس و قدر هر اگر است ملا احمد ناز
 اعراض نمود در کلمات ادب را از دست نهاد میرزا حسن را در کتبات
 از مشام هر کاست حورانه و به ادبانه و سخنان کشفانه و جامدانه وی
 کتبات شمرانه ملا احمد را مخاطب داشته گفت اگر را از او در کتبات

انجمن فزونی نیز میساسته نایه آگاه باش که ما بعینیه رتبا العی الدعی از حضرت
 خود و اشکان تو بد نیازیم و اگر چه گفت و شنود و استغفار ده بدیند رسید. ایه و یانای
 بجهت و اولاین تعلیمت در باب علم و دانش رعایت مرا الیه ادب است چون
 میرزا محمد حسن این بخان بعد از عهد با بگفت اصحاب نیز از بیرون بر او شنیدند و در
 خدمت و مکتوبش کرده چون آنان چنین دیدند در حال دم در کشیدند پس از
 راه خویش پیش گرفته زنده و احباب نیز کجا خویش برداخته و آنروز در
 مکان در خدمت باب است و چون با یکی از بیگانه شد از آن
 بار بسته و از راه طاقه لطیف استانه بسیار شده و هر راه بود و
 روشنی قلعی بریزد یکی را بر او از فضا صبح یاری شده و در کمانه با یکی
 از آن و کسری در آن است خویش و چهار نمایان با سوره الفها به او آفرین
 بنزل و هر کس در آن نزلها. ضافان در سراسر سلیمان مع بود
 با سلیمان ملحق شده و از حضرت بود چنین ضافان را از احباب است
 که در دم در نزل که استانه باب است میرزا محمد باقر قاسمی بفرمود تا اسرار
 احباب و علمین را با ساد و جریه از دم کشند و آنان را با ساد تقیم
 نمایند و بر هر ده نفره با ساد تقیم کنند و گفت اگر چه ایشان بر کینه کان روی
 نمینند و هر روز از آن افراد اینان است ریاست و بر سر با هر عالم دانند که
 این مرتب را بر خط استقام ظاهر است و میرزا محمد باقر بفرمود که نام این

احباب
 میرزا
 میا
 روز
 قد
 کرده
 بر او
 قایم
 میرزا
 ریاست
 و نماز
 بالغ
 بفرم
 از کجا
 بر
 در دم
 بدین

و محاسب را از هر که در باب موعظ بفرموده از علم بگذرانید برودمانه نیز باید
 میرزا مهر حسن را در کتبه خویش را که هم از حروف و شمار نیز است با علامت
 میامی بسیار در دست قلمش کسیر داشته گفت که ما نیز پس از چند
 روز اقامت در آن مکان راه پیش میگیریم و هر روز مسافت
 قبلی میمانیم تا حیرت از نماز برسد پس از انجام این امور در آنجا که
 در منزل مریوم بگذشت علی وارد شد و چند روز در آنجا اقامت کرد
 روایت لطف میرزا چهار روز در روایت میرزا مهر کاظم و له میرزا مهر باقر
 قاضی هفت روز در چشمه مع اقامت شصت و یک شب نام فرمود که
 هر شب عده از آنجا که با روید تا بانه بر دارتر و امان را در دست
 ریاست لطف میرزا مهر داشت و علم کرد که از خوابیدید هر کجا در تقاضا
 و کاره آنجا تا شب از منزل هفتاد و پنج و چهار نفر
 بالغ بود در این مکان معادل کجه نقره نوزدهمین هزار جریب کعبه را با
 بقرم زیارت نامر کشته و از بعد از او چشمه ای که هم در همان آن در آنجمن است
 از حساب کرده بعد از آن چشمه و حضرتان طلبیده که آن را بفرمان حال که آن بار
 پس در آنوقت نوزدهمین و پس از زیارت تا با امانت اجناس با آن
 در آن زمان که آن صید را بودی صید کرده و در وقت تا با امانت
 در آن نوزدهمین تا با امانت را تا با امانت نوزدهمین تا با امانت

چشم بر حده سپهر در شب است چهار چرخ مر از بسته علی حاکم

کرده و در دانشه جلی و در آمد و آرزو باغ و خورسته در دانشانی میر برده

در روز نوزدهم ماه رانز در همان کوه نایب اولوراق و نمبر در روز بیستم مهر بود

از دانشه کوه عربت بر (فولاد محله) و نمبر اماله انجا با استعمال بر

شش فقه و از نیز فقه همان و عین کسان آنچه در قوه در دانشه بخو

شمان بیش کز این نه در فله محله خمره سیه که شایر لیم در شهر میرزا

از حکومت مازندران منزل و شایر لیم فایز میرزا که نایب مازندران

الدوله طفت نه حکومت آستان مصوب کرد است و حکم ان میرزا

سولو کوه که اول خاک مازندران است و در اردویر و این نخستین در حدود

نایب با سبب او این خاک مازندران بود در بیوقت شماره اصحابش از آن

بله و مشرفه ایران بالغ بر سیه و سیه نفر مخته که میرزا مهر باوقاس خرابله از

بیش که نش با مریاب باب در خبره رقم کرد دولت این است

از ولایت یراز است نفر طراز اصغیان چند نفر از ارکان سه نفر از خراسان

است و نفر از میرویه که سقراط الیاس مایب باب است چهار نفر و بخیر از

سوی جنس اصحاب میرویه را چند نفر قلمه کردند از تربت پنج نفر از مهاباد

نفر از نیز از چهار نفر از کاشان چهار نفر از میلم نوزده نفر از قاین چهار نفر

از لهران سه نفر از قم چهار نفر از کاشان شش نفر از کرمان پنج نفر و نیز از

مجازی استغفار در مازندران

از خردان کشتن نهر از شیراز پنج نهر بکجا دره اند. نهر از کجا استگاه سفر از ما فاصله
 بسیار دره نهر مستقیم هرگز گفته اند از اما که سگ برسد و نهر از شاه پیر یاد نهر از
 نهر در نهر از سکنه بیخ طبری نهر از حوی سه نهر از کن که از آنند و کن سوادکان نهر کهنه
 و نهر از نر دسه نهر از شاه پیر سه نهر از از دیه سه نهر از اما که سه دوستان همیار نهر نهر
 این جمله که در نسخه موزع امر رسیده است آدمی است نهر از کن نهر محمود و نهر
 روایت بسیار مورخین که است و چهار نهر نهر و به را چهار نهر نوشته و چهار نهر
 با نهر کن راست هفت قلعه لونه به شاه ما فخر احمد خف تا سینه بهجه نهر از
 اینا با رعایت بنا و کم در است شور نیز که عتد و کتاب باب اسباب در اوایل در
 بجا که مانده ران و چهار نهر اتصال جمع که قریبا بزرگش سپرداریم احمد خف است با جمله
 جماعت که مد که را این نهر در همه جا سوار و پیاده در کتاب باب اسباب
 راه هر موزه در محلی باب اسباب خان اسب خویش را کشید با سیاه
 حاضرین ماینر امرا است و در نهر همان نهر سیم محمد کردند و محلی تن بر با کوش
 با سیاه نهر باب اسباب نهر پس از این هر کس از شمار پرسش کند که لازم کجا
 با نهر در سینه که مانده معتبات عالی است که بد و تخفیم و اگر گویند از این راه اجرا
 طریق مینر مایه چنین جواب گوید که چون همزمان بر خیزد با کانه و قوا و بان
 این راه نزدیک نهر است از نهر روان و علوفه از ران است و جمعیت
 غالباً فقرا و نهر و کستانه با رعایت چندین نهر و حته ال معیت از این طریق

در بسیار شده ایم یکی این است که در سینه و تعلیماتش را فرا گرفته و برای اشیا و در چو
 چند مسافت مجوز می دهد. در معلوم بابام نفی که در شب می خد فاعل از سکنه و حیات
 است بر سینه در نزدیکی امام زاد. در نظر سوار یکی در سن شبنا بعد از سوره
 میزند سواران پیش آمدن در راه برای کان باب لب لبیب و پیش می خد که آیا نماز باشد
 سکنه است و از این جمع قصه و قصه شام است و عزت و سحر در اور نظر بر
 آنان و معجزه باب لب لبیب است و علم از سواران حمار خاک شده و علت آفات در آفتاب
 معجزه باب کعبه که ما از قدام و در میان کلب سنا هم خانم میرزا علی ان عبدیه باز
 میباشیم در این معانی بارز و با نوبت با کجا شسته که این کعبه در سینه پیش را بسنی
 روزه برفته و معلوم شد بر آفتابش بخش حال جمعیت باب لب لبیب از جانب حکومت
 آمد و بعد پس باب لب لبیب و هاشم اشان کسوفی شور زدند و کجا و عجم در سنا هر
 است که در حینه آب خوشگوار زان از آن عار بود بر رفع خسته که است در زان
 و حیات در حیات اندر خسته بیارید چون با کسی از شب که است کلمه حیرت با
 سلب صبر را غیبت اصحاب بر آفتاب و مانگی که از رحمت را در سینه تنای اول
 نوبت از باب لب لبیب بود. در سینه غیبت اصحاب سوره شریف در معجزه سنا که در
 اندر خسته و خوب است بر آفتاب چون شب از نیمه شد سارح و آب بر زان
 نیز بر زان از کسکه مایه بند گنود و بر چون مایه کسکه آب را معجزه مایه در حال
 میرزا احمد مایه را که در سینه و ن اخصاب بود بر آب فرستاد و در سینه

و تعیین معلوم داشت که غیر از فرزندان قوج سولوکوه آب البرقت برده است میرزا
 بیست و پنج قوج که در آن زیادگی بود سعادت برادر کوچک برادر سابق گفته
 و در میان آنرا آب محکوم داشت برادر ترده افکار کرد و بعضی احوال خود را ظاهر نمود
 و میرزا اهد را که حاضر میگردد بر شک خوب است و الله پاره و درین زرفاقت کرد و برادر
 اهد را گرفته چنانچه در نجوس داشت چون با عجز میرزا رسید بخت بر رفت و
 ما در کسیر داشته برادر از سر باز باز پس گرفته میرزا اهد تسلیم نمود و از وی
 معذرت طلبید و در باز سابق را بی غیر تا زمانی در ملک با کران دولت
 اخراج نمود و میرزا اهد پس از سه روز در منزل (ایرم) آب بخت نمود تا آب
 پیوست پس سر باز سابق را کرده خویش مادم انعام الله بر میرزا با برادر و حیدر
 و هند شاه با برادر سولوکوه هر را که از لریش سفیدان آن نواح بود در شفاحت معجز
 عوام خویش خدمت باب لای بر کفایت باب لای شفاحت تا آن زمان را بیدرشت
 و مانند این بر سر شک شفاحت و اخاض طلبید بر شک سر باز را بقیه شفاحت باب لای
 مستحال و امیدوار فرمود و چنین خاطر میگردد که سر شک از موئین حضرت باب علی
 بیست و یک روز در زمان ثبوت علی در ستیان مال دهان باشد راه دور و در راه از شهر
 رسید بشفاحت مع لوقه اصحاب خدمت باب لای ب سروض داشته که از هزاران
 در صده شاهر لقمه حاضر سرزرا علی آن جدید مانده در آنجا بعد موم بود (ده پنج)
 که تا این سخنان یک فرسنگ مسافت دارد و در رفته و در جمعیت باب

کتابت
 مکتب
 سرت
 شام
 نظر
 نقوش
 مار
 سنی
 حیدر
 باب
 اد
 قات
 حیات

در شناسان است زیرا که در این باب با خواص مردم احوال مختلفه مذکور میشود معضرت کوشیدند
 کوشیدند از هر طرفی است جمیع را جمع کرده و شکر کرده و آورده در روضه و سخن
 خطبه مازنیان است از آنرو و خلیل میرزا حکیم آن جناب شکرش از ترس انجم باین
 معنی آنچه در جواب نشد چشم و زور و غیره نشانی را با مقام و قدرش رکابش بدیع
 چنانکه بار است و بار شناسان مایل بود بهر مانی و با شناسان بر او خطه است و
 هم با اطراف و جوانب مأمور و احکام نگاشته و هر چه بسیار و شکر از نور و با
 هست مکی را نموبک و با قاسمها و غیرش طلبیده است اکنون موصیای صلاح در
 این است که امروز در این مکان اقامت کنیم تا حکم آن بفرمانش عبور نماید و در
 از زور در اوجیف منفعت و مقرر بر ما متوجه نبرد اما آن در این گفتگو بعضی نکات
 موازی پیدا کرد و نزدیک شد پس بویز میان جمع کرد و گفته که ما را شناسید
 حکم آن بویز شما کسیر و است که از شما پرسش کنیم که در خیالی در هر چه در هر روز
 و طریقه هم اکنون باز کوشید که همه شما از این اجتماع نصیب دارید این را با این کثرت و
 بدنام سوختن است خواسته خوب باشد با این با این داد که ما زود استیم و عارم عبات
 عالیه است چون معذور از این جماعت پیادگانه و دست نازک گمانان و کماله در
 عوز آگاهی ولایت مازنیان دارند و معوضه شانی آن باشد که تمام و کمال
 خویشی ما در دماست و عباد مازنیان بفرشته و برابر بنای کمان زود در حلقه
 مرکب است و این را به فور نعمت و در زمانه قیمت و زدیگی ابا دها بکسر



عسم لاده و حجت میوند در موم بعبر سوار ارباب عمام که را بر مساویت عمامه را انظار
 تبه کل کرده بعد از موم شوند محکم در آن احوال در حال بغیر موم هر کرده
 تا حال حکومت بر آنست که این جمع بسیار در دستگیر نشسته و در طرف دستهای
 سخته از سوار و براد و نظار هر حرکت که از جانب حکومت اجساد داشته اند
 بعد عموماً آمده در قدر حال سنگر نشسته کوشن بغیر آن حکومت سحاق کرده
 نشسته و حقیقتاً در اطراف نایب لایب احوال بر روزه و آنرا را بحال
 در نشسته و چون در سواره جان احوال با قاضی حکومت در سینه در
 فایز میرزا ملاقات و مکالمات کردند و در آن کلماتی و در آن بیرون نشسته و
 و خوش را نیز گفت در حال بسیار خوب است و سوار بر کب نشسته و بحال با غیر
 نایب لایب و احوال بسیار و چون نزدیکی اتفاق رسیده نایب لایب و احوال
 با استقبال پذیرش و در کسبه نایب لایب در سینه هر چه حکم آن وقت در آن
 نیک است و بعد از علم و سوار آنست و از سواره اهر علم و فضل پس بغیر موم تا در سینه
 در خوشی میگردند و خوشی از اب بسیار شده در و آن و سواره های
 گرفت انظار در دور با صاحب کرده گفت نما با باید نصادره بجای است
 برابرند که در آن کس این کرده و حجت بخواند. ام سخن در را بگفت با
 نایب برنده میرزا هم با قاضی بغیر موم چیز بسیار پس بر زام با و در حاج
 آنچه شال فردن نیشا در چهار صد تکان رز مسکو که وقت قطع مکن و غیر